



پژوهشنامه فلسفه دین

سال بیستم، شماره دوم (پیاپی ۴۰)، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص. ۱۳۳-۱۵۲
مقاله پژوهشی (DOI: 10.30497/PRR.2022.242617.1747)

نقد دیدگاه نورمن ملکوم در مسئله ارتباط ایمان و تعقل

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۴

سید داود عطائی^۱

محمدحسین مهدوی نژاد^۲

مهین رضائی^۳

زینب شکیبی^۴

چکیده

مفهوم ایمان و تعقل و نحوه ارتباط آن دو از مباحث مناقشه‌آمیزی است که بشریت از دیرباز با آن روبرو بوده است. نورمن ملکوم، فیلسوف امریکایی و از نامدارترین شاگردان و شارحان ویتگنشتاین، در موضوع ایمان و تعقل و نحوه ارتباط بین آن دو با اتکا به افکار ویتگنشتاین متأخر، همچون بازی زبانی، نحوه حیات و... بیان و تقریری منحصر به خود دارد. ملکوم قصد دارد با ارائه شباهت‌هایی میان فهم فلسفی و خصایص تفکر دینی ویتگنشتاین ربطی وثیق بین ایمان و تعقل پیدا کند. ملکوم انواع تناسب و شباهت میان ایمان و تعقل را تحت عناوینی مانند پایان‌پذیری توضیح، حیرت دینی، رفع خطا و مرض، اعتقاد به تقدم عمل و بی‌دلیلی باور مورد بررسی و تبیین قرار داده که اینها او را به این واقعیت رهنمون می‌سازد که سرچشمه ایمان و استدلال‌ورزی یک چیز است و به عبارت دیگر این دو در بنیادی بی‌بنیاد به هم مرتبط می‌شوند. در این مقاله سعی شده است تا در مسیر حصول دستیابی به فهم صحیح و درست اندیشه‌های ملکوم در باب نحوه ارتباط بین ایمان و تعقل، ضمن استناد به آثار وی، با روش توصیفی-تحلیلی و به صورت نظام‌مند، نظرات و نقدهای منتقدان ملکوم همچون پیتر وینچ و کای نیلسن به صورت دقیق ارائه شود.

کلیدواژه‌ها

ایمان، تعقل، بازی زبانی، نحوه حیات، ملکوم، وینچ، نیلسن

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (davoodataii@gmail.com)

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

(mh.mahdavinejad@pnu.ac.ir)

۳. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (Rezaee-mahin@pnu.ac.ir)

۴. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (z.shakibi@pnu.ac.ir)



Critique of Norman Malcolm's View on the Relationship between Faith and Reasoning

Seyed Davoud Ataei¹

Mohammad Hossein Mahdavinejad²

Mahin Rezaee³

Zeinab Shakibi⁴

Reception Date: 2022/02/01

Acceptance Date: 2022/04/13

Abstract

The concept of faith and reasoning and how they are related is one of the controversial issues that humanity has been facing for a long time. Norman Malcolm, an American philosopher and one of Wittgenstein's most famous students and commentators, has a unique expression about faith and reasoning and the relationship between the two, relying on Wittgenstein's later thoughts such as language game, the form of life, etc. By presenting similarities between the philosophical understanding and the characteristics of Wittgenstein's religious thought, Malcolm intends to find a solid relationship between faith and reasoning. Malcolm has explained the types of resemblance between faith and reasoning by appealing to concepts such as the finality of explanation, religious wonder, the elimination of error, the belief in the primacy of action and the groundlessness of belief. This issue leads him to the fact that the source of faith and reasoning is one thing, and in other words, these two are connected in a baseless foundation. In this article, with a descriptive–analytical method and in a systematic manner, an attempt has been made both to achieve a correct understanding of Malcolm's thoughts about the relationship between faith and reasoning, using his works and passages, and to review the opinions and criticisms of his critics such as Peter Winch and Kai Nelson.

Keywords

Faith, Reasoning, Language Game, Form of Life, Malcolm, Winch, Nelson

-
1. Ph.D. Student of Philosophy of Religion, Payame Noor University, Tehran, Iran. (davoodataei@gmail.com)
 2. Associate Professor, Islamic Philosophy and Theology Department, Payame Noor University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) (mh.mahdavinejad@pnu.ac.ir)
 3. Assistant Professor, Islamic Philosophy and Theology Department, Payame Noor University, Tehran, Iran. (Rezaee-mahin@pnu.ac.ir)
 4. Assistant Professor, Islamic Philosophy and Theology Department, Payame Noor University, Tehran, Iran. (z.shakibi@pnu.ac.ir)

۱. مقدمه

ملکوم در موضوع ارتباط ایمان و تعقل به طور اعم و در زمینه ایمان‌گرایی به طور اخص، متأثر از آثار و دیدگاه‌های ویتگنشتاین است. مبانی موجود در فلسفه متأخر ویتگنشتاین که مورد اتکای ملکوم در معرفت‌شناسی قرار گرفته شامل منظرگرایی، زمینه‌گرایی، «دیدن به عنوان»، و قیاس‌ناپذیری باورهای دینی است، و از حیث زبان‌شناختی نیز شامل بازی‌های زبانی، شباهت خانوادگی، نحوه حیات و نفی زبان خصوصی می‌شود. آنچه در این مقاله می‌آید در ابتدا تبیین و تحلیل تقریر نورمن ملکوم از نحوه ارتباط ایمان و تعقل و سپس تبیین و بررسی نقدهای منتقدان اوست. البته نقطه ثقل اندیشه ملکوم، و به تبع آن نقطه ثقل نقد منتقدان وی، جدای از تمامیت آثار و گفتار به‌جامانده از او، به ویژه واپسین اثر منتشرشده‌اش یعنی کتاب دیدگاه دینی ویتگنشتاین است.

۲. مفهوم ایمان

ملکوم، متأثر از ویتگنشتاین متأخر، ایمان را دلمشغولی خود فرد می‌داند. این مسئله می‌تواند موضوعی شخصی و در نهایت واکنش فرد در زندگانی‌اش باشد. این تصویر بازتاب واقعیات نیست، بلکه ساختاری عاطفی و احساسی است. ایمان راهنمای زندگی و تعیین‌کننده مسیر آن است. بدین ترتیب، توصیف ایمان به سبب این که امری شخصی است، فراسوی حد زبان است، تا جایی که اندیشیدن درباره آن بی‌معنا است. ملکوم در دیدگاه دینی ویتگنشتاین به بیان و تعریف ایمان با توجه به اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر می‌پردازد:

ایمان باوری توضیح‌ناپذیر و نقطه معین توضیح‌ناپذیری و نقطه پایانی برای هر گونه توضیح و دلیل و تبیین در اندیشه دینی است که آن را تبدیل به باوری بی‌دلیل می‌کند. ایمان به‌وجودآمده از باوری تسلی‌بخش و پاسخی آرام‌بخش بدون ابتن بر دلیل در برابر حوادث طبیعی است. یعنی قبول خواست الهی و تسلیم در برابر او و عدم مؤاخذه و پرسش از افعال صادره خداوند حکیم توسط انسان. ایمان حاصل باوری مبتنی بر درستکاری و خداترسی و تواضع در برابر خالق است. ایمان یعنی اعتقاد به مسئله قضاوت روز واپسین، روز داوری یا روز نجات و باور داشتن خدا و اعتقاد به معنادار بودن زندگی. (به نقل از: گلاک ۱۳۸۹، ۴۳۸-۴۴۲)

ایمان باوری است مبتنی بر سودمند بودن و انجام وظایف در قبال انسان‌ها، اصلاح شیوه و رفتار زندگی و رعایت عدالت بین مردم، عدم قتل و خونریزی و نوازش ایتم و غریبان و در نهایت انجام اعمالی که باعث تغییر رفتار انسان می‌شود. ایمان موهبتی

نیکو و هدیه‌ای کامل از سوی خداوند است که باعث شوریدگی و هیجان و تعهد شورمندانه افراد و در نتیجه باوری مبتنی بر اعتماد می‌شود، در مقابل خرافه. ایمان باور به خدا بر اساس نوعی از زندگی و حیات مبتنی بر اطاعت و عمل و رفتار است و بدون این ایمان مرده و بی‌جان خواهد بود. این ایمان عامل نجات از ناامیدی به واسطه اصلاح شیوه زندگی فردی و راهیابی به سوی خداوند می‌شود. (Malcolm 1997, 7-22)

۳. مفهوم تعقل

به عقیده ملکوم، ویتگنشتاین در بسیاری از نوشته‌هایش درباره این پرسش تحقیق می‌کرد که چگونه می‌توانم از یک قانون یا قاعده پیروی کنم؟ او اصلاً به دنبال پاسخی برای پرسش خود نبود، بلکه می‌خواست ببیند این پرسش چه معنایی دارد که ما چگونه بدون علتی خاص هر روزه از قواعدی خاص بدون پرسش از دلیل آنها در زندگی خودمان بی‌چون و چرا پیروی می‌کنیم؟ به زعم ملکوم، هنگامی که ویتگنشتاین اعلام کرد که باید هر توضیحی را رها کرد، نباید این اعلام را دال بر نفرت از بیان توضیحات دانست، بلکه این سخن بیانی از فهم ویتگنشتاین از طبیعت خاص فلسفه است (Malcolm 1997, 4).

او با اشاره به پدیده‌های طبیعی موجود در زندگی آدمی، تلاش انسان‌ها برای یافتن قوانینی در تبیین و توضیح پدیده‌های طبیعی را یک «توهم» می‌داند. برای جا انداختن این حد توقف توضیح، او از مقوله تسلسل بی‌پایان بهره می‌گیرد، که اگر حد توضیح در نقطه‌ای متوقف نشود، آنگاه هیچ گزاره‌ای نمی‌تواند معنایی ثابت و بادوام داشته باشد (نک. استرول ۱۳۹۴، ۱۵۷-۱۶۷).

او با ابتنا بر اندیشه متأخر استادش، جایگزین مفهوم «توضیح» را در فلسفه ویتگنشتاین مفهوم «توصیف» معرفی می‌کند. به عبارتی فلسفه متأخر ویتگنشتاین به جای توضیح مفاهیم به دنبال توصیف آنها است. توصیف مفاهیم یعنی این که مفاهیم به واسطه کاربرد آنها معنا و مفهوم پیدا می‌کنند (Malcolm 1997, 79).

ویتگنشتاین توصیف کاربرد یک کلمه را توصیف «بازی زبانی» آن کلمه می‌نامد. پس بازی زبانی جایگاهی برای توصیفات تلقی می‌گردد، اما برای خود بازی زبانی دیگر توضیحی متصور نیست. ملکوم «بازی زبانی» را مثالی روشن در ارتباط با نقطه پایان استدلالات و توضیحات و توجیحات در تفکر فلسفه زبانی ویتگنشتاین متأخر می‌داند (نک. کنی ۱۳۹۶، ۲۳۶-۲۳۹؛ مانک ۱۳۹۷، ۸۳-۹۶). مراد ویتگنشتاین از به سرانجام رسیدن توضیحات در نقطه‌ای معین این است که در بازی زبانی جایی وجود دارد که توضیح به مرز خود می‌رسد، جایی که دلایل متوقف می‌شود و ما فقط می‌توانیم توصیفگر

باشیم نه استدلالگر. بازی زبانی توصیفگر کاربرد کلمات می‌شود و آن را توضیح می‌دهد و خود بازی زبانی دیگر توضیحی برای توصیف خویش ندارد و این همان نقطه پایانی توضیح‌پذیری در تعقل و دلیل‌آوری است.

تعقل یعنی اعتقادی بر اساس استدلال مبتنی بر معرفت یقینی که حاصل اتکا به عقلی سراسر سرد و خشک و سخت است که حاضر به مخاطره نیست و فاقد شورمندی است. عقل همچون آهنی سخت غیرقابل تغییر و انعطاف است. تعقل و خرد بدین ترتیب عامل پنهان شدن احساس از زندگی انسان می‌شود و مانند خاکستر سردی است که شعله را مخفی می‌کند. استدلال‌های علمی و فلسفی حاصل از تعقل فاقد شورمندی می‌شوند، چرا که شورمندی در تفکر ملکوم بر مبنای فلسفه ویتگنشتاین متأخر عامل زیستن شورمندانه محسوب می‌شود که تعقل در برآوردن این مطلب بسیار ناتوان است. ملکوم تعبیر زانوهای خشک ویتگنشتاین را حاصل تمرکز و تعهد جدی و پیوسته وی به امورات تعقلی و فلسفی در طول حیاتش می‌داند و تعبیر خشکی زانو را منتج از خشکی عقلی می‌داند (Malcolm 1997, 18-20).

تعقل یعنی استدلالی تحلیلی مبتنی بر شرایط صدق یک گزاره یا کلمه، تصدیق یک مشت قضیه که در نحوه معیشت علمی و فلسفی مورد بحث و فحص قرار می‌گیرد. اندیشیدن و تعقل ورزیدن به واسطه تحلیل عبارت‌های زبانی باعث شد تا فلسفه بر زبان تمرکز کند و مسئله بنیادین آن ماهیت اساسی عبارات زبانی باشد (مانک ۱۳۹۷، ۶۶).

۴. ارتباط ایمان و تعقل

ملکوم در بیان نحوه ارتباط بین دیدگاه دینی (ایمان) با شیوه اندیشه‌ورزی (تعقل) در فلسفه ویتگنشتاین متأخر از واژه «آنالوژی» (Analogy) استفاده می‌کند. آنالوژی به معنای شباهت، همانندی، مقایسه، تشبیه، قیاس تمثیلی و تمثیل و نیز به معنای سنجش، ماندگی و همانندنگاری ترجمه شده است. ملکوم با به‌کارگیری لغت آنالوژی ظاهراً قصد دارد ارتباط میان مفهوم ایمان موجود در دیدگاه دینی ویتگنشتاین متأخر با مفهوم تعقل و استدلال در فلسفه واپسین استادش را در قالب لغاتی مانند «مناسبت» یا «تمثیل» بیان کند (Malcolm 1997, 84). ملکوم انواع مناسبت‌های میان ایمان و تعقل را تحت عناوینی مانند پایان‌پذیری توضیح، حیرت دینی، رفع خطا و مرض، اعتقاد به تقدم عمل و بی‌دلیلی باور مورد بررسی و تبیین قرار داده است.

۴-۱. مسئله پایان‌پذیری توضیح بین ایمان و تعقل

ویتگنشتاین متأخر در اندیشه واپسین خویش معتقد است که وظیفه فلسفه آن است که توصیف‌گر مفاهیم باشد، اما این توصیف باید بیانگر کاربرد کلماتی باشد که آن مفاهیم را می‌سازد. اینجاست که ملوکوم توصیف کاربرد یک کلمه در فلسفه زبان ویتگنشتاین متأخر را با نام «بازی زبانی» آن کلمه مرتبط می‌داند و فرد توصیف‌گر کلمه را ملزم به توصیف تمام و کمال ندانسته، بلکه ویژگی کاربرد یک کلمه را منوط به توصیف فرد می‌کند. ملوکوم معتقد است که منظور از توصیف بازی زبانی توضیح بخش‌هایی از بازی زبانی یک کلمه است که فرد به صورت نکته خاص بیان می‌کند و آن نکته خاص حتماً باید در کش و واکنش رفتار انسانی دیده شود. اگر اعلام امری در رفتار انسان مشاهده نشود و فقط در حد تصمیم ابراز شود و به رغم انتظار فعل رفتاری آن شخص‌گوینده از انجام دادش سر باز بزند، در اینجا حق داریم توضیحی از فرد در برابر عدم انجام رفتارش بخواهیم. کلمات تنها در جریان اندیشه و حیات معنا پیدا می‌کند و گفتار معنایش را از کنش‌های آدمی اخذ می‌کند. به عبارتی بازی زبانی جایگاهی برای توصیفات و توضیحات است. اما برای وجود خود این بازی زبانی به نظر ملوکوم و ویتگنشتاین به طور قاطع دیگر توضیحی متصور نیست. بازی زبانی چیزی پیش‌بینی‌ناپذیر است و مبتنی بر دلیل و توضیح نیست. بازی زبانی همچون زندگی ما وجود دارد. حیات انسانی هم مانند بازی زبانی توضیح‌ناپذیر است.

در باب اندیشه‌های دینی ویتگنشتاین باید گفت که به صراحت در آثارش به آنها اشاره نشده و نورمن ملوکوم با دقت و وسواس زیاد به تنظیم و تنقیح آن مبادرت ورزیده است. ملوکوم با تأکید بر جمله‌ای از استادش که همه خواسته‌اش در کار فلسفی «خواست خدا» بوده، بر این نکته پافشاری می‌کند که قطعاً توضیح درباره چرایی این خواست خدا در نظرش بی‌معنا و مضحک است. او معتقد است که در اندیشه دینی، همچون اندیشه فلسفی، پایانی برای توضیح وجود دارد. یک عمل دینی خود یک بازی زبانی است. اعمال دینی بخشی از تاریخ طبیعی حیات بشر است. یک عمل دینی فی‌نفسه یک بازی زبانی و مرتبط با نحوه حیات مؤمنان است؛ الگویی است که کلمات و اشارات در آن به صورت اعمال پرستش، دعا، اقرار، بخشش و شکر در هم تنیده شده و طبیعتاً عدم تمایل مؤمنان به درخواست هر گونه تبیین و توضیح - به واسطه فطری بودن باور دینی - از چرایی افعال خداوند به صراحت در این نقطه از باور ایمانی باورمندان تبدیل به باوری بی‌دلیل در دأب حیاتی آنان می‌گردد.

۲-۴. مسئله شگفتی و حیرت‌زدگی بین ایمان و تعقل

در هفدهم نوامبر ۱۹۲۹ میلادی، ویتگنشتاین سخنرانی‌ای درباره «اخلاق» انجام می‌دهد. این سخنرانی از آن جهت مهم است که آغاز گذار ویتگنشتاین از دوره متقدم به دوره متأخرش است. نکته جالب توجه در سخنرانی ویتگنشتاین درباره اخلاق این است که نتیجه‌گیری‌های خود را به صیغه اول شخص ادا می‌کند که شاید به نوعی آن سخنرانی روایت حدیث نفس ویتگنشتاین باشد. مجموعه سخنرانی «درباره اخلاق» ۱۴ سال بعد از مرگ ویتگنشتاین به چاپ رسید. وی در آن سخنرانی به بیان حیرت و شگفتی خویش از واقعیت داشتن چیزی می‌پردازد که واقعیت نداشتن آن قابل تصور نیست. ویتگنشتاین این حیرت و شگفتی از دیدن جهان را چونان تجربه‌ای در نظر می‌گیرد که به سبب دیدن جهان به مثابه یک معجزه در درون ما ایجاد می‌شود و آنگاه است که دچار شگفتی و حیرت از وجود چنین چیزی و چنین جهانی می‌شویم (ویتگنشتاین ۱۳۹۷، ۲۳-۲۴).

۳-۴. مسئله رفع مرض و خطا بین ایمان و تعقل

ملکوم معتقد است وجود امری اساساً نادرست و خطا در زندگی انسان‌ها عامل تلاش آنها برای رفع آن و موجب انگیزه و تفکر و منجر به عمل دینی می‌شود. تلاش انسان‌ها برای نیل به ایمان نیز برای این است که موجب رهایی و رفع آن مرض می‌شود. در نهایت این ویژگی‌های نادرست موجود در انسان‌ها یقیناً نشانگر وجود مسئله خطا و نادرستی در احساس و تفکر و عمل آنان است و مقوله ایمان چیزی است که انسان‌ها با بیان و ابراز اعتقاد خود خواستار رفع آن بیماری از زندگی خویش هستند. این ناخشنودی مؤمنان از خطا و نادرستی عامل حرکت آنان به سوی ایمان است.

به عقیده ملکوم، فیلسوف باید به سختی در برابر بسیاری از وسوسه‌هایی که در صدد ابداع حالات یا فرایندهای مخفی توسط بیماری‌های حاصل از افتادن در دام اسطوره‌گرایی و یا فریفته شدن توسط توهمات حاصل از فرض‌ها و افکار ناقص در ذهن می‌شود، بیکار و با قدرت شناخت خویش بر آنها غلبه کند. فیلسوف باید سخت در برابر وسوسه حالت‌های ذهنی پنهانی مبارزه کند و در برابر آنها اندیشه خویش را مسحور و مریض نگرداند و به شدت از اندیشه‌ورزی به واسطه بهره‌گیری از یک منبع و اندیشه خاص بپرهیزد تا دچار آشفتگی و توهم نشود. بدین ترتیب وظیفه فلسفه در بیان ملکوم رفع خطا و مرض در تفکر است. او رسالت فلسفه را به جای نیل به تصورات مشترک حس، رفع ابهامات و گره‌ها و درمان امراض فهم می‌داند. میل به رفع بیماری و مرض به صورت مشابهی در ایمان و تعقل مشاهده می‌شود، به نحوی که دین با ارائه مجموعه آموزه‌های

ایمانی به رفع بیماری‌های روحی و روانی در فرد باورمند توجه دارد و فلسفه نیز با ارائه توضیح و تبیین به سمت درمان بیماری‌های فهم می‌رود (Malcolm 1997, 88-89).

۴-۴. مسئله اعتقاد به تقدم عمل بین ایمان و تعقل

از وجوه دیگر شباهت و تناسب موجود بین تعقل و ایمان مد نظر ویتگنشتاین متأخر که ملکوم به آن پرداخته اعتقاد به مقوله تقدم عمل در میان ایمان و تعقل است. اعتقاد ملکوم بر اساس آرای ویتگنشتاین متأخر در زمینه تعریف ایمان این است که تغییر حیات فرد، اصلاح شیوه‌های زندگی و کمک به دیگران بر اساس باور قلبی بر استناد به براهین عقلی جهت استدلال در امور دینی ارجحیت دارد (ویتگنشتاین ۱۳۹۲، ۲۱۷).

مفاهیم مد نظر ویتگنشتاین متأخر در روزمرگی زندگی برای بروز و ظهور بیشتر از ورطه استدلال‌ورزی به اقدام به فعل و عمل نیاز دارد و علت این امر ساری و جاری بودن عنصر «عمل» در نحوه حیات بین انسان‌ها است. در نظر وی استفاده از زبان روزمره نوعی بازی زبانی محسوب می‌شود، چرا که زبان بخشی از نحوه حیات است، و چون زبان در رفتار انسان حک شده، کنش‌ها و واکنش‌ها بنیاد بازی زبانی قرار می‌گیرد. رفتار و فعل افراد است که در این بازی زبانی جایگاهی موجه دارد، و شواهد و دلایل و استنباط در موجه کردن عمل جایگاهی ندارد. ما موضع خود را در استناد به قاعده‌ای معقول در عملکرد خود موجه نمی‌کنیم، بلکه در نقطه‌ای با پایان توجیحات و در نهایت رسیدن به دلیلی بی‌دلیل دست به عمل می‌زنیم.

ویتگنشتاین به زعم ملکوم در سراسر کار فلسفی خویش می‌کوشد مبانی و اساس مفاهیم ما را بر کنش‌های پیش‌زبانی و پیش‌عقلانی قرار دهد. اساس و مبانی مفاهیم ما از شهودها، باورها یا استدلالات پدید نمی‌آید، بلکه مفاهیم ما حتی در حوزه حیات دینی بر اساس انجام اعمال نیک پدیدار می‌شود (Malcolm 1997, 92-93).

۴-۵. مسئله بی‌دلیلی باور بین ایمان و تعقل

آخرین مورد تناسب میان ایمان و تعقل در دیدگاه ملکوم مسئله بی‌دلیلی باور است. باور موجود در ایمان یا تعقل در نهایت در هر دو به مرحله توضیح‌ناپذیری می‌رسد. باورها برای انسجام و اعتبار خود به توجیه بیرونی نیاز ندارند. بر اساس این وجه تشابه، یعنی «بی‌دلیلی باور»، بیشتر فعالیت‌هایی که نمایندگان حیات عقلانی ما هستند (تعقل) بی‌دلیل‌اند و از طرف دیگر فعالیت‌هایی که نمایندگان حیات ایمانی ما هستند (ایمان) بر مبنای باوری بلادلیل در بازی زبانی و نحوه حیات معنوی پذیرفته می‌شوند.

ملکوم اذعان می‌کند که در درون ساختار بازی زبانی، مسئله توجیه یا عدم توجیه، دلیل و برهان، آرا و نظرهای بی‌دلیل، استدلال قوی یا ضعیف و سنجش‌های صحیح یا ناصحیح وجود دارد، اما نمی‌توان به طور شایسته، این اصطلاحات را به خود بازی زبانی اطلاق کرد، برای همین بازی زبانی بی‌دلیل می‌شود. این «بی‌دلیلی» بازی زبانی در نظر ملکوم بدین معنا نیست که رأی بی‌دلیل است، بلکه بدین معناست که «بی‌دلیلی» زبان بازی را می‌پذیریم و با آن زندگی می‌کنیم.

علاوه بر انواع مناسبت‌های میان ایمان و تعقل که در پرتو مقولاتی مانند توضیح‌ناپذیری، وجود حیرت و شگفتی، رفع مرض و بیماری، تقدم عمل و بی‌دلیلی باور از منظر ملکوم بیان شد، می‌توانیم با توسل به نگاه خاص ملکوم در باب نسبت بین ایمان و تعقل، از مبانی دیگر موجود در فلسفه زبان ویتگنشتاین متأخر نیز استفاده کنیم و از ارتباط بین ایمان و تعقل سخن بگوییم، از آن جمله است: منظرگرایی، زمینه‌گرایی، «دیدن به عنوان»، قیاس‌ناپذیری باور دینی و نفی زبان خصوصی، تبعیت از قاعده، و پژوهش دستورزبانی در زبان‌شناسی.

۵. نقد دیدگاه ملکوم

۵-۱. پیتر وینچ

پیتر وینچ (۱۹۹۷-۱۹۲۶)، فیلسوف تحلیلی اهل بریتانیا در نیمه دوم سده بیستم، که در زمینه فلسفه علوم اجتماعی و شرح نظرات لودویک ویتگنشتاین جزو افراد سرشناس به شمار می‌رود، یکی از منتقدان جدی و مهم دیدگاه ملکوم درباره ارتباط بین ایمان و تعقل است. وینچ طرح مسائل دینی و ایمانی در نوشته‌های ویتگنشتاین متأخر را روالی طبیعی قلمداد می‌کند و معتقد است به هیچ عنوان از طرح موضوعاتی مانند «شرمساری از گناهان» یا «رویارویی با مرگ» و به طور کلی «زندگی شرافتمندانه» نمی‌توان نتیجه گرفت که ویتگنشتاین دارای نگرش دینی در مسائل فلسفی بوده است. بیان برخی از مسائل و پرسش‌ها در باب امور دینی روال طبیعی موجود در آثار ویتگنشتاین است، ولی طرح این مسائل و پرسش‌ها مرتبط با نظرگاه دینی در باب مسائل فلسفی نیست. وینچ به طور جدی معتقد است که بیان این گونه مسائل دینی در آثار ویتگنشتاین متأخر جهت رفع شائبه و مبرا ساختن آثارش از دغل و تکبر و غرور است تا اثبات وجود نظرگاه دینی‌اش که ملکوم بر آن اصرار می‌ورزد.

در نقدی دیگر بر تقریر ملکوم، وینچ ادعا می‌کند که او اصرار دارد ما بپذیریم میان

دیدگاه عقلی و دیدگاه ایمانی ویتگنشتاین در نگاه کردن به مسائل مناسب وجود دارد. اگر چنین باشد، چرا ویتگنشتاین متأخر فقط تمرکز خود را روی مسائل فلسفی قرار می‌دهد و از بیان مسائل دینی غافل می‌ماند؟ آیا در این زمینه تبصره نداشته یا صاحب سخن نبوده است؟ پذیرش این معنا نامعقول است، چون اگر ویتگنشتاین می‌خواست می‌توانست با استادی و دقت مسائل دینی را نیز تبیین کند، چنان که در «درباره اخلاق» این توانایی وی به چشم می‌خورد. اگر ویتگنشتاینی که همانندی‌های بین پژوهش‌های فلسفی (مثل ریاضیات) و پژوهش‌های زیباشناسانه (مثل مد) را به طور فنی و روش‌شناسانه بیان می‌کند، چرا در بیان همانندی ایمان و تعقل مطلبی بیان نکرده است. به نظر وینچ، بیان وجود تناسب بین ادیان و تعقل، که ملکوم بر آن تأکید دارد، نتیجه تفسیر تفکرات ویتگنشتاین در دوره متقدم و رساله منطقی-فلسفی است که ملکوم تحت تأثیر آن بوده است (Winch 1997, 96-99).

۵-۱-۱. نقد وینچ بر محدوده توضیح

وینچ ضمن احترام به این درک ملکوم از رویکرد عام ویتگنشتاین در باب توضیح، از تأکید ملکوم بر مسئله توضیح جهت ایجاد ارتباط یا تناسب بین فلسفه (تعقل) و دین (ایمان) ناخرسند است. او ضمن اشاره به مطالب ملکوم پیرامون مسئله «توضیح» معتقد است تعمیم آن به طیف وسیعی از فعالیت‌ها چه در حوزه علوم طبیعی و فلسفی و چه در حوزه ایمان، ما را به معنای مشترک توضیح در این حوزه‌ها نمی‌رساند. او معتقد است ویتگنشتاین در مواجهه با معماهای فلسفی تأکید دارد که توضیحات نهایی که فلاسفه برای حل معماهای فلسفی به کار می‌برند اغلب یافت نمی‌شود و با ارائه درمانگری فلسفه در اندیشه متأخرش به فلاسفه نشان می‌دهد که رفتن به سوی حل معماهای فلسفی با توضیحات غیرضروری موجب آشفتگی و سردرگمی است. وینچ با بیان مطالب فوق و بیان تفسیر شخصی خویش از گفته‌های ویتگنشتاین متأخر در فلسفه زبان، ملکوم را متهم می‌کند که منظور ویتگنشتاین در جستجوی توضیحات در زمینه فلسفه را به درستی درک نکرده و ما را به راهی بیهوده رهنمون شده است (Winch 1997, 102-104).

وینچ بعد از نقدی بر مسئله «توضیح» ملکوم سراغ نقد «نهایت پایان توضیحات» می‌رود. پیش‌تر گفته شد که ملکوم به تبع ویتگنشتاین متأخر معتقد است که دلایل، توجیحات و توضیحات در جایی پایان می‌یابند. این جایی که توضیحات به پایان می‌رسد به زعم ملکوم و ویتگنشتاین در مسئله بازی زبانی و اشکال حیات است. جایی که توضیح به حد و مرز خود می‌رسد و دلایل متوقف می‌شود در ذات خود بازی زبانی و نحوه حیات

است. وینچ این سخن ویتگنشتاین را، که «توضیحات جایی به پایان می‌رسد»، به این معنا نمی‌داند که لزوماً باید جایی یا چیزی باشد که دیگر در آنجا نیاز به توضیح بیشتری نباشد. وینچ آن مکان پایان توضیحات را جایی می‌داند که با مجموعه‌ای از دلایل کاملاً عمل‌گرایانه و اتفاقی، توضیح به پایان خود می‌رسد و این شاید به خاطر نیازی عملی برای عمل کردن باشد و شاید از آن رو که پریشانی و حیرتی که جستجو برای توضیح را موجب می‌شود به دلیلی برطرف شده باشد. وینچ نظر ملکوم را، که بازی زبانی و نحوه حیات را ورای توضیح تلقی می‌کند، یک بیان خطا می‌داند، زیرا بازی زبانی پدیداری نیست که دارای خاصیت منحصر به فردی باشد که وجودش عاری از توضیح شود.

به باور وینچ، سخن ویتگنشتاین این نبود که بازی زبانی و نحوه حیات ذاتاً ورای قدرت ما در تأمین توضیح هستند، بلکه می‌خواست بگوید هر توضیحی درباره آنها تا آنجا که منجر به حیرت و سردرگمی فیلسوفان شود کاملاً بی‌فایده است. به عقیده وینچ، ادعای ملکوم در باب دیدگاه دینی ویتگنشتاین ما را با ابهام روبرو می‌کند، ابهامی که از یک طرف نوع شرایط به‌کاررفته در تمایز نظرگاه دینی و غیردینی را مشخص نمی‌کند و از طرف دیگر وجود اختلاف و تنوع در مقوله ایمانی را به تنوع و تکثر احساس دینی مربوط می‌داند. این امر باعث سردرگمی در تمایز و دشواری انتساب این نظرگاه دینی به ویتگنشتاین می‌شود.

وینچ می‌پذیرد که ایده قضاوت واپسین در زندگی انسان آشکارا در زندگی و دیدگاه ویتگنشتاین متأخر تأثیر داشته، اما وجود ایده فوق در اندیشه ویتگنشتاین و موارد دیگری همچون «موهبت زندگانی» و «سپاس‌گزاری برای موهبت» و... را نشانگر دیدگاه دینی ویتگنشتاین نمی‌داند، بلکه این نگرش‌ها و دیدگاه‌ها در ادیان مختلف در زمینه و بافت نظری هر جامعه شکل می‌گیرند و نگرش دینی دین‌داران را تشکیل می‌دهند و طبیعی است که این نوع احساس دینی در ویتگنشتاین نیز یافت شود و ملکوم به غلط این احساس دینی را به دیدگاه و نگرش دینی تغییر نام داده است.

وینچ معتقد است ویتگنشتاین بلاشک در امر «توضیح» منتقدی با وسواسی بسیار زیاد بود که این رویکرد انتقادی نقش مهمی در بسیاری از مشخص‌ترین استدلال‌های فلسفی و مسائل غیرفلسفی از جمله مسائل ایمانی او ایفا می‌کرده است. وینچ بر تلاش ملکوم برای عرضه کردن این رویکرد انتقادی ویتگنشتاین صحنه می‌گذارد. او معتقد است که ملکوم مترصد این است که چیز بیشتری درباره این رویکرد بر عقاید استادش اضافه کند و بگوید که پایان توضیح مد نظر ویتگنشتاین در مقولات فلسفی و تعقلی با پایان توضیح در مقولات ایمانی تناسب یکسان دارد.

در ارزیابی وینچ از نظر ملکوم دو نکته قابل طرح است. یکی این که بیان و اظهار اعتقاد دینی و ایمانی خود یک بازی زبانی است و معنا ندارد که درباره آن در پی یک توضیح یا توجیه عقلانی باشیم؛ دیگر این که برای یک متدین باور ارجاع به «خواست خدا» خود پایان توضیح محسوب می‌شود.

وینچ اذعان می‌کند که ایمان‌گرای باورمند در برابر پرسش «چرایی خواست خدا» به دنبال توضیح علی نیست، بلکه نگرش ایمانی دین‌دار از دیدگاهی خاص در نحوه حیات وی نشئت می‌گیرد. نگرش مذکور این است که موضوعی را ایمان‌گرا جدی تلقی می‌کند و سپس در نقطه دیگر این موضوع جدی نخواهد بود و آنچه برای وی دارای اهمیت است مسئله‌ای غیر از موضوع مد نظر اوست. به عبارتی، فرد مؤمن در توضیحات خود کلمات را در معنایی عمیق‌تر به کار می‌برد تا این که به دنبال پاسخی منطقی و استدلالی به مقولات ایمانی باشد. این کلمات و اندیشه‌های بر زبان رانده شده توسط مؤمنان متخذ از تمایز و تفاوتی است که در نقاط مختلف نحوه حیات در آنان ایجاد شود. این یعنی نگرش به «توضیح» خود را در متن حیات شخص نشان می‌دهد. این کاربرد است که به کلمات معنا و مفهوم می‌دهد.

وینچ این تفاوت موجود در «توضیح» در تعقل و ایمان مد نظر ملکوم را به شکل دیگری به نقد می‌کشد. او معتقد است که ملکوم قصد دارد نشان دهد نگرش پذیرش سرنوشت به عنوان «خواست خدا» در بیان باورگرایان متضمن هیچ توضیحی برای مقوله «سرنوشت» نیست و این بازتاب نگرش درونی و ایمانی فردی است که می‌خواهد قردادان و شاکر حیات داده شده از طرف خداوند باشد. اما پذیرش اشیاء آن سان که هستند و فهمیدن این که در روند تعقل و استدلال نقطه‌ای هست که دیگر هیچ توضیحی برای درک حقیقت وجود ندارد قطعاً به خاطر قردادانی و سپاس نیست، و این نگرش تعقلی قطعاً با آن نگرش ایمانی متفاوت و حتی متضاد است. از سوی دیگر، در نگرش ایمانی ممکن است شخصی سرنوشت را به «خواست خدا» ارجاع دهد و شخص دیگری آن را به شیطان (ملکوم ۱۳۹۵، ۱۱۴). بدین ترتیب روشن می‌شود که شباهت‌ها و عدم شباهت‌ها می‌تواند مبتنی بر نظرگاه فرد کاملاً متفاوت باشد و این به واسطه کاربرد آن کلمات در زندگی آن فرد است.

وینچ تأکید می‌کند که ویتگنشتاین اغلب در قلمرو زندگی عادی و نحوه حیات به مسئله توضیح پرداخته، هرچند این نکته تأکیدی او که «توضیح جایی به پایان می‌رسد» در برخی از افراد تأثیری رهایی‌بخش داشته و باعث شده آنها نگرش دینی خویش را جدی

بگیرند، کاری که تا پیش از آن بدان قادر نبودند. وینچ این نقطه پایانی برای توضیح در کارهای فلسفی و استدلالی ویتگنشتاین را با توجه و استناد به مبحث «رابطه میان نام و شیء»، که در پژوهش‌های فلسفی مطرح شده، ساحت مهم دیگری از معنای پایان توضیح در تعقل قلمداد می‌کند. اما او بر این فکر اصرار می‌ورزد که ویتگنشتاین در برابر واقعیت‌ها هیچ گاه عقیده شخصی خویش را دخالت نمی‌داد، حال می‌خواهد از نظرگاه دینی باشد یا نباشد، زیرا ممکن بود ایضاح وی در موضوعات مرتبط با ایمان منجر به تضعیف ایمان در میان مؤمنان شود (Winch 1997, 106-116).

۵-۱-۲ نقد وینچ بر احساس حیرت

ملکوم به احساس شگفت‌زدگی در برابر جهان ویتگنشتاین اشاره می‌کند و آن را گونه‌ای شگفت‌زدگی در برابر تنوع بازی زبانی و نهایتاً تکثر کنش و واکنش‌های آدمی در نحوه حیات آنان می‌داند. وینچ این تلقی ملکوم را سطحی و کم‌ارزش می‌داند. وینچ معتقد است که ملکوم تمایل بسیار عجیبی دارد که «احساس حیرت و راز» را مفروض و مشترک در دو مقوله ایمان و تعقل نشان دهد.

در تبیین این خطای ملکوم، پیتر وینچ می‌افزاید که بعید است این فکر مفروض قرار دادن «احساس حیرت» و مقایسه آن در مسئله ایمان و تعقل از آن ملکوم باشد، اما می‌پذیرد که «احساس حیرت» ذاتش به طور درونی به زمینه‌ای مربوط است که این احساس از آن نشئت می‌گیرد. وینچ با بیان مطلب «نگاه کردن و فقط نگاه کردن» به نقل از ویتگنشتاین تأکید می‌کند وظیفه فرد نگاه کردن است و بس. شاید نگاه بکند به اعجازهای طبیعت یا نگاه نکند و اینجاست که نمی‌توان «حیرت» حاصل شده از نگاه کردن به اعجازها را به طور خاص بزرگ‌نمایی کرد. وینچ مقوله تحت تأثیر قرار گرفتن یا تحت تأثیر قرار نگرفتن افراد در برابر رویدادهای طبیعی و امور خارق‌العاده را نوعی ارجاع کلمات به معنای قدیمی و سنتی خود می‌داند، اما باور دینی باعث می‌شود فرد تحت تأثیر معجزه قرار بگیرد و متحیر شود، فارغ از این که آن رویداد و موقعیت خارق‌العاده تعبیری دینی داشته باشد یا خیر.

از نظر وینچ، حدودمرزهای توضیح که ملکوم آنها را مطرح کرده با آنچه در پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین آمده دو مقوله جدا از هم با فاصله‌ای بی‌پایان است و این فاصله بی‌نهایت به واسطه نوع دیدن جهان یا دیدن بازی زبانی انسانی از دو منظر متفاوت ایجاد می‌شود. به نوعی وینچ می‌خواهد تأکید کند که ویتگنشتاین هر مسئله را از نظرگاه دینی نمی‌دیده و چنین نگرشی را انتخاب نکرده بود (Winch 1997, 116-118).

۵-۱-۳. نقد وینچ بر رفع بیماری و مرض

وینچ بعد از تاختن به «حیرت» به مثابه مقوله‌ای مشابه در ایمان و تعقل از دیدگاه ویتگنشتاین در تقریر ملکوم، به سراغ نقد مسئله «بیماری و مرض» می‌رود که به عنوان تناسب و تشابه دیگری توسط ملکوم در باب ارتباط میان تعقل و ایمان از دیدگاه دوم فلسفه زبان استادش مطرح شده است. وینچ اذعان می‌کند که مناسبت «مرض و بیماری» موجود در باور دینی با اندیشه عقلانی، که ملکوم آن را مطرح می‌کند، تناسبی بسیار ناقص و معیوب است.

وینچ معنای بیماری در هر یک از دو مقوله ایمان و عقل مد نظر ملکوم را بسیار وابسته به زمینه مربوط به خود آنها می‌داند و می‌گوید چنان از هم منفک هستند که نمی‌توان به هیچ وسیله‌ای امکانی فراهم کرد که آن دو مفهوم دارای تناسب معناداری باشند. وینچ با قاطعیت ابراز می‌کند که دین‌باوران ایمان خود را موهبتی از بالا می‌دانند و به نظر می‌رسد در تفکر آنان دستیابی به ژرفای اعتقاد دینی برای هر کس مقدور نیست. در اینجا به جای آن که مناسبتی بین ایمان و تعقل باشد، عدم مناسبت دیده می‌شود؛ زیرا تعقل و استدلال فلسفی مد نظر ویتگنشتاین جهت درمان بیماری فلسفه است، ولی بیماری موجود در مفهوم ایمان، که می‌بایست توسط ایمان‌باوران رفع شود، برای هر کسی دسترس‌پذیر نیست. وینچ با طرح تفاوت بین بیماری موجود در مفهوم ایمان و مفهوم تعقل اضافه می‌کند که شخصی که از بیماری اندیشه رنج می‌برد با فلسفه از آن رهایی می‌یابد، اما نمی‌توان به همان شیوه استدلالی و با چشمان باز در مسئله تعقل از بیماری روح موجود در درون مؤمنان سخن گفت. آن مقوله در حوزه دین قابل طرح است و به علاوه ممکن است مؤمنان به رفع بیماری دست پیدا نکنند.

وینچ اصرار ملکوم در مقاومت ویتگنشتاین در برابر «دعا کردن» را قبول نمی‌کند و معتقد است میان نگرش دینی و نگرش فلسفی ویتگنشتاین گویی تعارضی حاد به چشم می‌خورد، چنان که گویی جستجوی فلسفی ویتگنشتاین در تعارض با توانایی دیدن چیزها از نظرگاه دینی اوست.

وینچ با طرح مفهوم «مجازات الهی» مد نظر ویتگنشتاین بر نکته‌ای مهم انگشت می‌گذارد که بین توانستن و خواستن امور در بعضی زمینه‌ها تفاوت وجود دارد. آیا ویتگنشتاین نمی‌خواسته در برابر نگرش دینی سر تسلیم فرود آورد یا نمی‌توانسته؟ این مطلب وینچ به زعم خودش ممکن است عقیده ویتگنشتاین را درباره مفهوم ایمان و تعقل برای ما آشکار نکند، ولی تمایز خاصی بین «عقل و اراده» در بحث فلسفه و دین در

اندیشه ویتگنشتاین ایجاد می‌کند که آن را از تمرکز بر مفهوم بیماری به عنوان وجه اشتراک ایمان و تعقل دور می‌کند (Winch 1997, 116-120).

۵-۴. نقد وینچ بر تقدم عمل

وینچ به سراغ مناسبت دیگر ملکوم در ارتباط ایمان و تعقل از منظر ویتگنشتاین متأخر می‌رود. مناسبت «عمل» موجود در دو مفهوم ایمان و تعقل که آنها را به هم مرتبط می‌سازد و این «فعل و عمل» است که در بنیاد بازی زبانی قرار می‌گیرد.

نخست وینچ به تشریح رابطه عمل و ایمان می‌پردازد. او معتقد است که حتماً باید بین عمل در آیین‌ها و مراسم و جنبه کیفی عمل مثل افعالی که بشر را به سوی کامیابی و سعادت می‌برد تفکیک قائل شویم. ایمانی که به طور ساده در ضمن آیین‌های دینی بدان اشاره می‌شود، چنانچه همراه با «اعمال» نباشد، نیاز به همراهی دلایل عقلی و استدلالی ندارد. شخصی به دلایل گوناگونی مثلاً در نتیجه تعلیم و تربیتی که در زندگی داشته یا به خاطر فشار اجتماعی چنین شیوه زیستی را اتخاذ کرده است، شخص دیگری به واسطه ایمان دست به اعمال خوب می‌زند، در صورتی که هر دو به دلایل عقلی نیازمند باشند، می‌توانیم بین عمل دینی فرد دینی یا غیردینی با تعقل ارتباطی بزنیم، ولی در غیر این صورت اگر این افراد معتقد به اهمیت دلایل عقلی نباشند، آنگاه ایجاد چنین ارتباطی بین ایمان و تعقل به واسطه عمل موجود در هر دو امکان‌پذیر نخواهد بود. جالب است که وینچ نمونه‌ای از این افراد فاقد احساس دینی ولی عامل رفتارهای دینی را در گفتار ملکوم احصا کرده است. نکته مورد توجه وینچ در این اعمال صادره از افراد توجه به شروط لازم و کافی اعمال مؤمنانه است. وی تصریح می‌کند که «همیار و کمک انسان‌ها بودن» جهت راهیابی به خدا شرط لازم است، ولی شرط کافی نیست، زیرا فرد بدون «اعمال خوب» نمی‌تواند زندگی مؤمنانه و خدایی داشته باشد، کما این که افراد فاقد احساس ایمانی می‌توانند دارای اعمال خوب باشند، ولی برای داشتن حیات دینی به چیزی بیشتر از اعمال خوب نیاز است. به نظر وینچ داشتن حیات دینی از انجام امور خیرخواهانه مهم‌تر است. به عبارتی وینچ حیات دینی را از انجام عمل مؤمنانه مهم‌تر می‌داند.

وینچ با نقل مسئله واکنش‌های اولیه انسان‌ها قبل از تکلم از منظر ملکوم، خاطر نشان می‌کند که ملکوم گاهی چنان در باب افعال انسانی سخن می‌گوید که گویی ما با اعمالی روبرو هستیم که می‌توانند مستقل از وضع و حالی که در آن قرار داریم و ارتباط با ایمانی که خود جزئی از کار است درک شود، در حالی که چنین نیست. نقص و عیب ملکوم در مناسبت «عمل» فیما بین ایمان و تعقل این است که او در تأکید بر رابطه میان

واکنش‌های اولیه و بازی زبانی دچار خطا شده است. او رابطه درونی میان طبیعت اعمال مورد بحث و کاربرد زبان ایمان در حیات فرد را به طور کافی روشن نمی‌کند. در انتها وینچ نتیجه می‌گیرد که واضح است ویتگنشتاین مایل بود از مناسبتی میان ایمان و تعقل سخن بگوید و ملکوم آن را نشان داده است، اما هنگامی که ویتگنشتاین به رغم جدیت در فلسفه درباره دین به عنوان یک «شور» سخن می‌راند و آن را باعث دگرگونی حیات فرد قلمداد می‌کند کاملاً از چیزی متفاوت با فلسفه سخن می‌گوید. تعبیر شور موجود در ایمان در بیان ویتگنشتاین هرگز در فلسفه و تعقل استفاده نشده و حتی در تضاد با آن عقل «سرد و خاکستر سیاه» معرفی شده است (Winch 1997, 120-125).

۲-۵. کای نیلسن

کای نیلسن، فیلسوف متولد ۱۹۲۶ میلادی در کانادا، از ویتگنشتاین‌پژوهانی است که به عنوان منتقد جدی نظرات ملکوم شناخته می‌شود. او اصطلاح «ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی» را معطوف به شارحان و شاگردان ویتگنشتاین به کار گرفت و معتقد بود که انتساب ناممکن بودن نقد باورهای دینی بر اساس اصول فلسفی یا دستاوردهای علمی و در نتیجه انتساب ایمان‌گرایی به ویتگنشتاین چندان درست نیست (Nielsen 1967).

نیلسن بروز اصطلاح ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی را حاصل تفسیر خاص یا فضای مناقشه‌ای می‌داند که توسط شاگردان ویتگنشتاین به وجود آمده و این تفسیر خاص متخذ از سخنان ویتگنشتاین در باب باورهای دینی است. برخی منتقدان در اعتقادی صریح انتساب اصطلاح ایمان‌گرایی به صورت قطعی به ویتگنشتاین را حاصل ظن و احتمال ذهن ملکوم و فیلیپس می‌دانند تا جایی که آنان ایمان‌گرایی منتسب به ویتگنشتاین را روایت ایمان‌گرایی شاگردان ویتگنشتاین از ایمان درون خویش و انتساب آن به استادشان قلمداد می‌کنند.

نیلسن به شدت معتقد بود که معیارهای عقلی می‌تواند ایمان را به بوته نقد بکشاند. وی برای اقتناع نظر خویش در افکار ویتگنشتاین دوستان از مبنای بازی زبانی ویتگنشتاین و تعبیر آن به زعم خویش مدد گرفت. بازی زبانی در منظر نیلسن با توجه به فلسفه واپسین ویتگنشتاین دارای مراحل چندگانه‌ای بود که از ابداعات نیلسن بود تا جایی که این مراحل بنا بر تفکر نیلسن در بیان ویتگنشتاین بیان نشده بود.

نیلسن اذعان می‌دارد که حصول ایمان‌گرایی در هیچ جا از آثار ویتگنشتاین بیرون نیامده و آنچه شاگردان و تابعین ویتگنشتاین همچون ملکوم در باب ایمان‌گرایی منتسب به

ویتگنشتاین می‌داند زائیده ذهن آنهاست و در هیچ مکتوب نوشتاری یا قول شفاهی ویتگنشتاین به چشم نمی‌خورد. نیلسن پا را فراتر گذاشته و این استنباط ملکوم در ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی را فاقد اعتبار برهانی و دارای تناقضات می‌داند. او با تاختن بر استناد ایمان‌گرایی به ویتگنشتاین توسط ملکوم و دیگران معتقد است که طرح این استنباط مغلوط شاید برای ارائه تفسیری خاص و اقناع‌کننده توسط شاگردان و پیروان ویتگنشتاین بود که در جهت حل مناقشه ایجاد شده در بین آنها در باب انتساب باورهای دینی به ویتگنشتاین و اثبات نگاه ایمان‌گرایانه حاصل شده بود. نیلسن این تفسیر ملکوم و دیگران را در جهت انتساب دیدگاه دینی و ایمانی به تفکرات ویتگنشتاین کاملاً نادرست و غیرقطعی می‌داند و این انتساب بی‌اعتبار را فقط یک ظن یا احتمال می‌شمارد که ملکوم به استادش منتسب کرده و هدف نهایی آن فقط تلاش مجدانه ملکوم در نشان دادن ایمان‌گرا بودن ویتگنشتاین است و بس.

او برای اثبات مدعای خود توجه مخاطب را به نوع نگاه و بررسی سخنان ویتگنشتاین جلب می‌کند. سخنان ویتگنشتاین را از دو جهت می‌توان بررسی کرد: یکی از جهت درستی تفسیری که از سخنان وی استنباط می‌شود و دیگری از جهت درستی سخن ویتگنشتاین صرف نظر از این که تفسیری از سخنان وی است. ویتگنشتاین به زعم نیلسن در موارد متعددی چنان سخن می‌گوید که جمله‌های دینی بار معنایی خبری و وصفی ندارند و بیان حال و وضع امور نیستند. آنچه ما به نام باورهای دینی و ایمانی می‌شناسیم بازتاب واقعیت‌ها نیست، بلکه محصول چگونه زندگی کردن آدمی است. بدین ترتیب شکی نیست که جمله‌های دینی او نه به مثابه آموزه‌هایی درباره واقعیت است، نه به مثابه واقعیت‌های مربوط به انسان.

نیلسن معتقد است تفسیر ملکوم از سخنان ویتگنشتاین در مقوله ایمان و باور دینی مبتنی بر ادله کافی نیست و بی‌دلیل بر بی‌دلیلی باورهای ایمانی تأکید می‌کند و دلیل این بی‌دلیلی باور دینی را غیرشناختی بودن باورهای دینی می‌داند. هرچند این غیرشناختی بودن باورهای دینی ویتگنشتاین در تفسیر ملکوم به معنایی ناواقع‌گرایی ویتگنشتاین محسوب نمی‌شود (Corrigan 2006, 46-59).

۶. نتیجه‌گیری

ملکوم فیلسوف دین ویتگنشتاینی در آخرین اثرش، دیدگاه دینی ویتگنشتاین، با بیان چند شباهت اساسی بین اندیشه‌های تعقلی و تجربیات ایمانی ویتگنشتاین، ارتباطی وثیق بین

این دو را بیان می‌کند. این شباهت‌ها شامل وجود حیرت و شگفت‌زدگی، پایان توضیحات و توجیحات در نقطه‌ای خاص، رفع خطا و مرض و درمانگری، و بالاخره عمل‌گرا بودن بین ایمان و تعقل هستند. در نهایت ملکوم با ارائه و تبیین تشابهات پی به ارتباط بین ایمان و تعقل می‌برد.

ملکوم مهم‌ترین و اساسی‌ترین وجه ارتباط بین احساس دینی و اندیشه‌های فلسفی ویتگنشتاین را در مقوله حیرت می‌داند: حیرت از وجود اشیاء و جهان و حیرت از وجود بازی‌های زبانی و نحوه‌های حیات. او در ادامه با بیان این که حد تبیین و توضیح‌پذیری هم در نگاه فلسفی و هم در تفکر دینی ویتگنشتاین به نقطه‌ای پایانی می‌رسد، وجه دیگری از ارتباط بین ایمان و تعقل را ذکر می‌کند. ملکوم تأکید دارد که از لوازم تجربه حیرت از وجود جهان آن است که ویتگنشتاین ضرورت، الزام و باید را از جهان می‌گیرد و معتقد است که ضرورتی ندارد جهان آنی باشد که هست، بلکه جهان می‌توانست و می‌تواند وجود نداشته باشد، اما وجود دارد و اگر جهان را ضروری بیابیم، یعنی تبیینی برای آن یافته‌ایم، اما در تجربه حیرت جهان بی‌بنیاد است و حیرت‌انگیزی آن دقیقاً از همین نقطه آغاز می‌شود. ویتگنشتاین سرچشمه دین را تجربه بیان‌ناپذیر حیرت از وجود می‌داند، تجربه‌ای که با جهان را همچون معجزه دیدن گره خورده و احساس ایمنی مطلق در ویتگنشتاین را ایجاد می‌کند. بنابراین ملکوم قصد دارد ریشه ربط ایمان و تعقل موجود در ویتگنشتاین متأخر را در تجارب بنیادین جهان و هستی که بر اساس بی‌دلیلی و حیرت شکل گرفته معرفی کند.

بدین ترتیب ملکوم اعتقاد ویتگنشتاین در ذات زبان، هنر، اخلاق، زیبایی‌شناسی و ایمان و تعقل را در تجربه‌هایی بنیادین می‌بیند که در نقطه‌ای بر بی‌بنیادی تکیه می‌کند، یعنی سرچشمه ایمان و تعقل در اندیشه‌های دینی و فلسفی ویتگنشتاین متأخر بر بی‌بنیادی و بی‌دلیلی باور استوار می‌شود و در اینجا جایگاه هر دو یک چیز است و یک ذات دارند و از آنجا سرچشمه می‌گیرند.

بیان رازآمیز بودن و معجزه بودن جهان «به خاطر این که هست» در کلام ویتگنشتاین و تأکید ملکوم بر سرچشمه تفکر و ایمان استادش به واسطه تجربه حیرت، نشان از عرفان ویتگنشتاین دارد. ویتگنشتاین جهان را با حیرت می‌نگریسته است. البته بر خلاف صوفیان و عارفان سنتی، حیرت ویتگنشتاینی حیرتی این‌جهانی است و دیدن جهان به مثابه معجزه وی را به سوی حقیقتی ماورای آن رهنمون نمی‌سازد، بلکه این حیرت عاملی است برای درست دیدن و درک صحیح جهان. به عبارتی فلسفه ویتگنشتاین در

منظر ملکوم مسئول بیدار کردن حس حیرت نسبت به موقعیت رازآمیز حیات انسان در قبال جهان است و این از پیوند ژرف زبانمندی انسان با تجربه حیرت ناشی می‌شود. بدیهی است حقیقت جهان و هستی آن امری دست‌نیافتنی است که انسان پرسشگر را در آغاز راه فلسفه‌ورزی دچار حیرت می‌کند و تلاش همه فلاسفه و اندیشمندان همچون ملکوم این است که از این تجربه حیرت‌انگیز وجود پا را فراتر بگذارند و به درک عقلانی از هستی برسند. سخن از تجربه حیرت، سخن از تاریخ عمر تفکر فلسفی نظام‌مند است. حتی در سنت اسلامی و مسیحی نیز حیرت و درجات آن مورد اشاره قرار گرفته است، برخی آن را از خدا طلب می‌کنند و برخی آن را معرفت کامل می‌دانند.

این تجربه حیرت از جهان برای ویتگنشتاین راهی است برای ایجاد شفافیت برای درست دیدن جهان. روح فلسفه وی به زعم ملکوم تلاشی برای روشنی و وضوح و درک جهان بر حسب ذات آن است. باید اذعان داشت که ملکوم و تمام شارحان ویتگنشتاین معتقد بودند که فلسفه و تعقل برای ویتگنشتاین ابزاری برای توضیح تصویر او از جهان بود. به همین خاطر عرفان حاصل از رازآمیز بودن جهان و منطق حاصل از وجود جهان از یک ریشه منتج می‌شوند. به عبارتی نتایج استدلالی ویتگنشتاین از ذهنیت عرفانی بنیادی وی در باب زندگی و جهان به وجود می‌آید. برای ویتگنشتاین تجربه حیرت‌انگیز بودن و اعجازگونه بودن وجود جهان و وجود هر آنچه وجود دارد، همان تجربه بنیادینی است که او سرچشمه هنر و اخلاق را نیز از آن می‌داند.

در نگرش ویتگنشتاین، حیرت‌انگیز بودن وجود چیزی - فارغ از عینی یا ذهنی بودن آن - ناشی از احساس بی‌بنیادی و بی‌دلیلی هستی است. حیرت ویتگنشتاین به واسطه دیدن شیء به مثابه یک جهان به وجود می‌آید. جهان می‌توانست نباشد اما وجود پیدا کرده و این شبیه به معجزه است و ویتگنشتاین بر این اساس دیدگاهی اخلاقی را بنیان می‌نهد و می‌توان گفت به نوعی هستی از نظر ویتگنشتاین بر منطق مقدم است. بدین گونه تجربه حیرت از «هست» سرچشمه منطق و اخلاق می‌شود و تجربه حیرت از وجود بنا دارد مبنایی برای زندگی «من» شود.

تجربه احساس ایمنی مطلق به واسطه حیرت از وجود جهان و هستی ویتگنشتاین ما را به چالشی دعوت می‌کند که توصیف امر مطلق امکان ندارد و بیرون از بازی زبانی است. به عبارتی واژه‌های «وجود»، «تحریر» و «ایمنی» قواعدی دارند که بر تجربه‌های بنیادین حاکم نیستند، بنابراین اظهار زبانی آنها در بازی زبانی ممکن نیست. رازآمیز بودن وجود جهان را نمی‌توان تبیین کرد. از آنجا که بازی زبانی با صور زندگی گره خورده است،

تجربه حیرت از وجود در دایره زندگی معمول انسان قابل تبیین نیست. ویتگنشتاین واقعیت‌های عینی و ذهنی را صرفاً دارای ارزش نسبی می‌داند و برای یافتن ارزش مطلق به سراغ تجربه حیرت از وجود، ایمنی مطلق و احساس گناه می‌رود. در نگرش هستی‌شناختی ویتگنشتاین وجود چیزها چیزی نیست که تبیین‌پذیر باشد و بتوان برای آن بنیادی پیدا کرد. هستی به معنای مطلق معجزه‌آسا است، زیرا بی‌بنیاد است. هستی «بنیاد بی‌بنیاد» است. ویتگنشتاین این بیان‌ناپذیری هستی را به واسطه معجزه بودن آن می‌داند. پس ویتگنشتاین به زعم ملکوم ذات زبان، هنر، اخلاق و دین را در تجربه‌های بنیادینی می‌یابد که در قالب گزاره‌های زبانی بیان‌ناپذیرند. این شباهت‌ها و اشتراکات در اندیشه‌های فلسفی و تجربیات ایمانی ویتگنشتاین، ملکوم را به این واقعیت رهنمون می‌سازد که سرچشمه ایمان و استدلال‌ورزی یک چیز است و به عبارت دیگر این دو در بنیادی بی‌بنیاد به هم مرتبط می‌شوند.

کتاب‌نامه

- استرول، اوروم. ۱۳۹۴. ویتگنشتاین. ترجمه محسن طلایی ماهانی. تهران: حکمت.
 کنی، آنتونی. ۱۳۹۶. معماری زبان و ذهن در فلسفه ویتگنشتاین. ترجمه محمدرضا اسمخانی. تهران: ققنوس.
 گلاک، هانس یوهان. ۱۳۸۹. فرهنگ اصطلاحات ویتگنشتاین. ترجمه همایون کاکاسلطانی. تهران: گام نو.
 مانک، ری. ۱۳۹۷. چگونه ویتگنشتاین بخوانیم. ترجمه همایون کاکاسلطانی. تهران: نی.
 ملکوم، نورمن. ۱۳۹۵. دیدگاه دینی ویتگنشتاین. ترجمه علی زاهد. تهران: گام نو.
 ویتگنشتاین، لودویگ. ۱۳۹۲. در باب یقین. ترجمه مالک حسینی. تهران: هرمس.
 ویتگنشتاین، لودویگ. ۱۳۹۷. درباره اخلاق و دین. ترجمه مالک حسینی و بابک عباسی. تهران: هرمس.

- Corrigan, Daniel. 2006. *Wittgenstein and Religion*. Georgia State University.
 Malcolm, Norman. 1997. *Wittgenstein: A Religious Point of View?*. London: Routledge.
 Nielsen, Kai. 1967. "Wittgenstein Fideism." *Philosophy* 42(161): 191-209.
 Winch, Peter. 1997. "Discussion of Malcolm's Essay", in Norman Malcolm, *Wittgenstein: A Religious Point of View?*. London: Routledge.